

جلوات زیباشناسانه خدا بر دلباختگان عارف

اثر: دکتر فاطمه طباطبایی

عضو هیئت علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

(از ص ۱۱ تا ۳۱)

چکیده:

محب نخست اسم خداست و سپس به آفریدگان نسبت می‌یابد و ابن عربی این شخصیت بزرگ عرفانی با توجه به این نکته ظریف در باب ۱۷۸ فتوحات مکیه در بیان معرفت مقام محبت به این نکته لطیف و خواندنی توجه کرده است که اگر بناست خصوصیات عاشقان الهی را فهرست کند بهتر آن است که تجلی این ویژگیها را با توجه به آیات قرآن در مبدأ اعلی جستجو کند. سپس آن را با نگاهی تبعی و ربطی به دیگر عشاق نسبت دهد و این کار تازه و بی سابقه است که نگارنده بر آن است تا در این مقاله با انتخاب و گزینش به شرح و توضیح آن پردازد و بخشی از این خصوصیات را که محیی‌الدین نخست به «محب الله» و سپس به محبان دیگر نسبت داده و فهرست کرده است، برشمرد. بدیهی است این مقاله بخش مختصری از فصل مفصل جلوات زیباشناسانه خدا بر دلباختگان عارف است که امید است برای خوانندگان چشم‌انداز تازه‌ای بگشاید.

واژه‌های کلیدی: محب، حب، محبوب، اعراس، منصف.

مقدمه:

از محوری‌ترین مباحث عرفان اسلامی می‌توان از مبحث اسما و صفات الهی یاد کرد که در میان ابعاد گوناگون و گسترده این بحث رابطه ذات و صفات از برجستگی خاصی برخوردار است و اهل معرفت را به تبیین نوعی توحید می‌کشاند که البته با نظریه متکلمان در این باره متفاوت خواهد بود. آنچه در دیدگاه عارف جالب و ارزنده می‌نماید؛ این است که تمام صفات الهی اعم از جمالی یا جلالی، خاص خداوند است و اگر نشانه‌هایی از آن در پدیده‌های عالم هستی - بخصوص انسان - یافت می‌شود همه و همه به مبدأ اعلی منتهی شده و نسبت حقیقی آنها به ذات حضرت حق می‌باشد. در این مقاله به تبیین صفتی پرداخته می‌شود که در نگاه عرفا منشأ الهی داشته و از جمله صفاتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان کاربرد دارد و نگارنده در مقالات متعدد به بیان این حقیقت که نظام آفرینش بر محور محبت می‌گردد و حرکت عالم حرکتی حُبیه است به تفصیل سخن گفته است و در اینجا به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که استناد این صفت به مبدأ اعلی با نسبت آن به خلق متفاوت است اگرچه در آفریدگان هرچه از عشق و محبت وجود دارد بازگشتش به همان حب الهی است و از آیه شریفه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» استفاده می‌کنیم که محبت نخست به حضرت حق و سپس به آفریدگان نسبت دارد و خدای بزرگ پیش و بیش از آنکه محبوب و مطلوب باشد محب و طالب است و اگر آفریده‌ای به عاشق و محب توصیف می‌شود از باب مظهریت اسم محب حضرت حق است و الا این صفت چون دیگر اوصاف کمالیه در مخلوقات اصالی و استقلالی نبوده بلکه ربطی و تبعی است و این نکته بسیار مهمی است که محیی‌الدین بن عربی در فصل موسعی در فتوحات به آن پرداخته است و به اساسی‌ترین نکته عرفانی در محبت که همان اتصاف خدا و خلق در صفت محبت است، اشاره می‌کند و بحث مستوفی و سودمندی در مورد جلوات زیباشناسانه خدا بر دلباختگان عارف ارائه می‌نماید و سپس فهرستی از اوصاف محبان تهیه کرده که شاید بتوان ادعا نمود در نوع خود

بی نظیر و بی سابقه است. ابن عربی طبق روش خود از آیات شریفه قرآن استمداد جسته و همواره بر این نکته تأکید می‌ورزد که محب حقیقی خداست. بنابراین می‌باید این ویژگی را در مبدأ اعلی جستجو کرده و سپس در پی تبیین آن در مورد دیگر محبان و دلباختگان عارف برآمد، هرچند بیان همه اوصاف مطرح شده در یک مقاله نمی‌گنجد به ناچار با انتخاب و گزینش به توضیح و تبیین برخی از آنها خواهیم پرداخت.

(۱) عاشق شهیدی زنده است (نعت المحب بانه مقتول و ذلک لانه مرکب من طبیعه و روح) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۴]

نخستین صفتی که برای عاشقان الهی یاد می‌کند، شهید است او عاشق خدا را شهید زنده می‌نامد و این چنین می‌گوید: آدمی فراهم آمده از جسم و جان یا طبیعت و روح است.

والروح نور و الطیعة ظلمة
و کلاهما فی عینه ضدان^۱

(ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۴)

یعنی روح آدمی از نور و طبیعت او از تاریکی است و این هر دو در حقیقت خویش دوزدند و با یکدیگر در ستیز و هرکدام خواستار چیرگی بر دیگری است و محبی که از این دو ضد ترکیب یافته است، یا طبیعت بر او غالب می‌شود که در این حال فضای نگرش او تاریک شده حق را در خلق می‌نگرد و نور را در حوزه ظلمتی که برای او اصل است، منحصر می‌بیند. یا روح بر او غالب می‌شود و وجود او نورانی می‌گردد و پدیده‌ها را آیت و آئینه حق می‌بیند که در این صورت خداوند را در پدیده‌ها به تماشا نشسته و آفریدگان را به محبت حق دوست می‌دارد. به هر حال آنگاه که میان طبیعت و روح در غلبه یافتن هر کدام بر دیگری جنگ و ستیزی پیش آید طبیعتاً یکی از این دو، محب را خواهند کشت در نتیجه این عاشق شهید خواهد

(۱) «روح نور و طبیعت ظلمت است و این دو در واقع ضد یکدیگرند.»

بود. چه کشته طبیعت باشد و دیده به دیدار آیات خدا دوخته باشد و چه کشته روح حق بین خود باشد که در این حالت شهید زنده‌ای است که در نزد پروردگار خویش برخوردار از روزی است پس به هر حال دلباختگان شهیدند. (و اما ان غلب علیه الروح فیکون منور الهیکل فیحب الخلق فی الحق) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۴].

۲) عاشق تالف است (نعت المحب بانه تالف و ذلك انه خلقه الله من اسمه الظاهر و الباطن) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۴]

محب الهی تالف است، یعنی دلباخته از دست رفته‌ای است که شیخ در شرح آن می‌نویسد: چنین محبی از دو اسم ظاهر و باطن حق آفریده شده است و او را از عالم غیب و شهادت برخوردار کرده و به او عقلی داده‌اند تا اثر اسم ظاهر و باطن را از هم بازشناسد و میان عالم غیب و شهادت موازنه برقرار کند، از سوی دیگر خدا در اسم شریف «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [الشوری (۴۲): ۱۱] بر او تجلی می‌کند و وی را به حیرت می‌افکند و مجال برقراری توازن را از او می‌گیرد بخصوص آنگاه که به دنباله آیه که «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» [الشوری (۴۲): ۱۱]، است توجه کند؛ چنین عاشقی درک و دریافت خود را از دست می‌دهد و چنان آشفته می‌شود که از برقراری هرگونه تعادل در کار خویش باز می‌ماند و از مرز تکلیف هم بیرون می‌رود. زیرا بدیهی است تکلیف بر عاقل بار می‌شود و چنین عاشقی نه تنها عاقل نیست که او را تالف و دل از دست داده تعبیر می‌کنند [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵].

۳) عاشق سیاحتگر اسمای الهی است (نعت بانه سائر الیه بأسمائه) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲:

۳۴۵]

خدا بر چنین محبی از راه اسمای کائنات و اسمای حسنیای خویش جلوه می‌کند و چنین می‌اندیشد که خدا به خاطر او در اسمای کائنات تجلی فرموده است و می‌کوشد تا خود را به اسمای حسنیای الهی متخلق کند و مظهر آن اسما گردد تا

گذشته از اسمای کائنات اسمای حسناى حق را به خود اختصاص دهد و مظهریت هر دو نوع از اسمای الهی را پیدا کند؛ اما هرچه پیش می‌رود به نتیجه‌ای می‌رسد که پیامبران بزرگ در معراجهای خود به آن رسیده‌اند و آن اینکه همه این اسما از آن خداست و حتی خود بنده را هم نامی نیست چه جای آنکه بخواهد واجد اسمای دیگر گردد. در این جاست که درمی‌یابد که سیر و سیاحت او در فضای اسمای خدا بوده است و نام خود او و دیگران نیز غیر از اسمای خدا نخواهد بود. سپس به جبران نافهمی خود برمی‌آید تا تفاوتی را که میان عابد و معبود می‌دید، از میان بردارد. این مقام جلوه‌گاه گرانقدر و نهایت سیر ابویزید بسطامی است. چه او گفته است خدا به اسمای اوصافی که من واجد آن نبودم، به من نزدیک شد.^۱ [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵]. و نهایت بهره بسطامی از معرفت خدایش این بوده است البته این چنین نهایی به معنای بی‌نهایتی است. ابن عربی معتقد است هیچ‌کس به چنین مرتبه‌ای در مقام ذوق نرسیده مگر پیامبران الهی و برگزیدگان از اولیای خدا که حتی صفات تشبیهی حق را به تنزیه برمی‌گردانند و هر نشانی برای خلق ببینند حقیقتش را در حق جستجو می‌کنند. [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵] و عالم را لفظی می‌دانند که معنايش «اوست» (هو للخلق لفظاً دون معنى و هو به متخلق فافهم) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵].

۴) عاشقان الهی همیشه در پروازند (نعت المحب بأنه طيار / علم صحیح ما علیه غبار) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵]

از ویژگی بالا استفاده می‌کند که دلباختگان خدا از پندار تعلق اسما به کائنات به حقیقت تعلق اسما به خدا می‌رسند. بدین معنا که از فضای عالم به فضای الله پرواز و طیران دارند و به موجب «کل یوم هو فی شأن» خروج این دلباختگان از عالم خلق به ساحت حق، دم به دم و دائمی است آن‌چنان که از شأنی به شأن دیگر حق، راه

(۱) «فان غایته ما قاله عن نفسه تقرب الی بما لیس لی، فهذا کان حظّه من ربه و رآه غایه و کذلک هو فانه غایته

می‌یابند و شهود آنان به اوج‌گیری در صفات و آثار الهی می‌انجامد.

۵) دل عاشقان خدا، نهانخانه غم است (نعت المحب بانه کامن الغم ای غمه مستور لاطهور

له) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۵]

غمت در نهانخانه دل نشیند به نازی که لیلی به محمل نشیند

ویژگی دیگر محبوب پنهان داشتن غم و اندوه خویشتن است و سبب آن را می‌توان آیه شریفه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» [الانعام (۶): ۹۱] دانست. محب خدا در شهود خویش درمی‌یابد که همه موجودات به اذن و اراده خدا در جنب و جوشند اما همه این را در نمی‌یابند. براستی موجودی که معدوم صرف است چگونه می‌تواند پویا و پرحرکت باشد، چنین عاشق عارفی دوست دارد این حقیقت را با دیگران در میان بگذارد؛ اما می‌بیند که این ناآگاهی دیگران نیز به اذن و اراده خدا برمی‌گردد پس اولب از سخن می‌بندد و غم غیرت خود را بر خلق پنهان می‌دارد و البته چنین غمی برای او متعلق به دنیای اوست و آخرتی که حقایق در آن روشن است از چنین غم و اندوهی خالی است، از این رو چنین عاشقی مشتاق خروج از دنیاست.

۶) هرچه جز مصاحبت محبوب برای عاشق ملال آور است (نعت المحب بانه متبرم

بصحبته ما يحول بينه و بين لقاء محبوبه) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۶]

این ویژگی از خصوصیت پیشین، عمومی‌تر است؛ زیرا میان عاشق عارف و لقای محبوب چیزی جز امر معدوم حائل نمی‌شود و چون عارف برای غیرخدا وجودی قائل نیست خدا را در همه چیز به تماشا می‌نشیند. زیرا آنچه موجب حجاب می‌شود، پندار خلق است که در این پندار، انسان خالق و مخلوق را جدای از یکدیگر می‌بیند. اما عارف خویشتن را نیز خلقی می‌بیند که باید از خود بدر آید و چون می‌داند «و الشیء لا یرتفع عن نفسه» (هیچ چیزی نمی‌تواند از خود به در آید) [ابن عربی

۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۶]. پس نفس خود را حائل میان خود و لقای محبوب می بیند و نگران مخلوق بودن خویش است و وجودش بر دوشش سنگینی می کند و می پندارد اگر از این کالبد به در آید، روح مجردی خواهد شد که دیگر میان او و محبوبش حائلی نیست اما برخی از عارفان دلباخته و برتر، این حقیقت را در همین عالم دریافته اند و به وصال محبوب نائل شده اند. ابن عربی این مطلب را در رساله اتحاد خود توضیح داده است.

(۷) عاشق پیوسته در سوز و گداز است (نعت المحب بانه کثیر التأوه) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲:

۳۴۶]

در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست این دل زار نزار اشکبارانم چو شمع
[حافظ غزل ۲۹۴]

در قرآن حضرت ابراهیم به پیامبری تشبیه شده که بردبار اما پرسوز و گداز است. «إِنَّ آيَاتِهِمْ لَأَوَاهٍ حَلِيمٌ» [التوبه (۹): ۱۱۴]. ابن عربی توضیح می دهد که خدا با عنایت اسم رحمان خویش و با یک دم «نَفَسِ الرَّحْمَنِ» عالم را پدید آورده و نظام هستی را با کلمه «کُن» [النحل (۱۶): ۴۰]. آفریده است. این کلمه «کُن» فراهم آمده از حروفی است که با خروج از مخارج صوتی پدید آمده است. یکی از حروف کلمه آه نیز «همزه» و دیگری «هاء» است که دورترین مخارج حروف را به خود اختصاص داده است (هاء) حرف حلق و (همزه) اولین حرف است و عشاقی که اهل آه و ناله اند به اهل تاوه یا اوآه توصیف می شوند تا این وصف نشان دهنده آهی باشد که از نزدیکترین محل به دل عاشق برمی خیزد و گویی همه حروف دیگر مدیون این حرفند حتی کلمه کُن. ابن عربی سپس می گوید: من این راز شگفت انگیز را در باب دیگری از فتوحات به نام «باب النفس» به تفصیل خواهم آورد و در اینجا می افزاید: وقتی خدا به دل عاشق تجلی می کند و او به چشم بصیرت خدای خویش را می بیند از اینکه انسان در عالم طبیعت - که تنگنایی است که مجال شناخت حق را از انسان می گیرد

و حجاب معرفت محبوب می شود - نمی تواند قدر و منزلت منشأ این ظهور که همان نفس الرحمن است، بشناسد پس به آه و ناله می افتد و از اینکه این حقیقت تابناک از نگاه دیگران نهان است و مردم آن را در نمی یابند، دردمند می شود. پس ناله عاشق، هم از باب غیرتش بر خداست که در همه پدیده‌ها ظهور دارد و هم از جهت مهرورزی و دلسوزی به مردمی است که در حجاب عالم طبیعت گرفتار آمده‌اند و چون این سخن پیامبر اکرم (ص) را در گوش دارد که مؤمن برای دیگران همان را می پسندد که برای خود، از این رو از اینکه هم مردم، محروم از چنین شهودی‌اند، آه و ناله سر می دهد و هم برای محبویی که مردم از دیدار او محروم مانده‌اند، زار و نزار می شود. پس همواره اقتضای محبت ناله و زاری است، چه در توجه به حق و چه در توجه به خلق.

۸) عاشق عارف، به شنیدن سخن و یاد محبوب دلخوش است (نعت المحب بانه

یستریح الی کلام محبوبه و ذکره بتلاوة ذکره) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۶]

قرآن می فرماید «أَنَا نَحْوُ تَرْكُنَا الدَّكْرُ» [الحجر (۱۵): ۹۰] یعنی کلام خود را ذکر نامیده است و اصل عالم از صفت کلام خدا و نه صفتی دیگر پدید آمده است و جهان هستی با شنیدن کلام خدا به حرکت و جنبش افتاده و تحقق یافته است. پس «سماع» کلام حق، عامل ایجاد عالم است. (و لهذا السماع مجبول علی الحركة و الاضطراب و النقلة فی السامعین لان السامع عند ماسمع قول «كُن» انتقل و تحرك من حال العدم الی حال الوجود فتكون) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۶] و اگر درباره اهل سماع و «وجد» نیز حرکت و رقصی می شنویم، از همین بابت است که سماع به طور کلی حرکت آفرین و رقص آور است و چون تجلی محبت و وجود و شوق و دیگر صفات عاشق مخصوص محبویی خاص نیست؛ بنابراین محبوب می تواند مختلف باشد. با توجه به این مطلب محیی الدین متذکر می شود که اگر من هم در این کتاب سخن از عشق الهی گفته‌ام از این بابت است که محبوب حقیقی خداست اگرچه برخی درنیابند عارفان حقیقی آن را به خوبی

می شناسند.

بنابراین هیچ محبی در واقع غیر خدا را دوست نمی دارد اگرچه محبوب او جان او، خانواده او، یاران و آشنایان او باشند. بر همین اساس برخی از خوبان، این سخن مجنون قیس را که به لیلی گفت «الیک عنی فان حبک شغلنی عنک» به این معنی گرفته اند که مجنون از محبان و شیفتگان خدا بود و لیلی حجاب راه او شده بود. چه اگر محبوبش لیلی می بود (ان قیساً المجنون کان من المحبین لله و جعل حجابہ لیلی و کان من المولہین) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۶] به مجرد رسیدن به وی، بیهوش و از خود بیخود می گردید؛ زیرا تمام آرزوی یک عاشق وصل به معشوق است. اما مجنون نه تنها از خود بیخود و بیهوش نشد که با کمال هوشیاری گفت «الیک عنی» و این بیان کننده صحت گفتار عارفی است که مجنون را عاشق خدا دانسته؛ با توجه به اینکه می دانیم خدا را اولیایی است که از دیده خلق پنهان است. حاصل اینکه عشاق از کلام و ذکر محبوب، خوشدل می شوند و به نشاط می آیند و از آنجا که قرآن کلام محبوب است، این عاشقان هیچ چیز را به تلاوت قرآن ترجیح نمی دهند. البته خواننده حقیقی قرآن، خود پیامبر (ص) است و اگرچه خوانندگان قرآن نیز اهل الله اند که «فأهل القرآن هم أهل الله» و اینان همان دوستداران محبوب خدایند. [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۷] اما خداوند به پیامبر خود می فرماید: اگر دیگران نیز می خواهند به سخن ما گوش دهند، به آنها مهلت بده تا شنونده کلام ما باشند.

۹) عاشق، پسندد آنچه را جانان پسندد (نعت المحب بآئه موافق لمحاب محبوبه) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۷]

این ویژگی خاص محبان خداست زیرا این شیفتگان برای محبوب هیچ حد و مرز و قرب و بعدی نمی بینند و او را به همان نسبت متجلی در اسم قریب می بینند که در اسم بعید. پس او هم، بعید است و هم قریب و هرچه محبوب پسندد، همان پسند محب خواهد بود. اگر هجر را پسندد محب نیز آن را می پسندد زیرا محبوب

محبوب محبوب است. چنین هجری برای چنین عاشقی عین وصل است و از وصل نیز برتر، زیرا او نه به میل خود که به میل محبوب عمل کرده است و چنین محبتی خالصتر از عشق به وصل است. محیی الدین نیز در این باره سروده است:

هو ی بین الملاحة و الجمال	یقاسیه القوی من الرجال
و یضعف عنه کل ضعیف قلب	تقلب فی النعیم و فی الدلال
و تقلیبی مع الهجران عندی	الذمن العناق مع الوصال
فانی فی الوصال عبید نفسی	و فی الهجران عبد للموالی
و شغلی بالحیب بکل وجه	احب الی من شغلی بحالی ^۱

(۱۰) عاشق از ترک حرمت و خدمت بیمناک است (نعت المحب بانه خائف من ترک

الحرمة فی اقامة الخدمة) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۷]

ابن عربی می‌گوید این صفت متعلق به عارفان متوسطی است که هنوز به حقیقت معرفت نرسیده‌اند و میان محب و محبوب فرق می‌گذارند و چون می‌دانند که محب باید مطیع محبوب باشد، رعایت ادب می‌کنند. حال آنکه حقیقت آن است که امر عین مأمور و محب عین محبوب است. اما اینان اختلاف در مظاهر و احکام را که توجیه‌گر طاعت و معصیت است، پذیرفته‌اند و چون در مقام شعور و آگاهی‌اند و هنوز به درک وحدت حقیقی نرسیده‌اند، می‌ترسند کاری از آنان سرزند که با ادب و خدمت منافات داشته باشد. در این حالت عشق آنان اجازه ترک حرمت

(۱) «عشقی که از زیبایی و ملاحظت مایه می‌گیرد، انسانهای بزرگ و توانمند را به زانو درمی‌آورد و دل‌های غرق در نعمت و ناز را به تپش می‌اندازد. من از دوری محبوب بیش از در آغوش او بودن لذت می‌برم، چه در وصل بنده خواهش خود و در هجر بنده اراده محبوبم و بدیهی است که به هر حال پسند محبوب از پسند من بهتر است. در این شعر ترجیح دادن خواسته محبوب برخواسته محب است و محبوب نیز گاهی به صفت محب درمی‌آید و قدر چنین امتیازی را می‌داند و این است معنای «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ» اگر تو به هجر من ساختی، من

نیز چشم و گوش تو می‌شوم».

را نمی دهد ولی وقتی معرفت در محبت کامل شود چه بسا محب مظهر همان ناز و کرشمه‌ای شود که در محبوب هست و خود را به جای او بیند و ترتیب و آدابی نجوید. بلکه به قول حلاج، بگوید: «أنا من اهوى و من اهوى أنا» [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۷].

(۱) شیفتگان الهی از هر نوع نافرمانی دوری می جویند (نعت المحب يعانق طاعة

محبوبه و بجانب مخالفته) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۸]

شاعری سروده است:

تعمى إلا له و انت تظهر حبه
لو كان حبيك صادقاً لاطعته
هذا محال فى القياس بدیع
ان المحب لمن يحب مطیع^۱

[ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۸]

محب واقعی بنده‌ای است که آماده به خدمت در اوامر مولای خویش است و از مخالفت با اوامر و نواهی او پرهیز می‌کند. محبوب چنین محبی همه جا آماده به خدمت و پیوسته در حضور او ایستاده و منتظر فرامین او می‌باشد. چنین محبی وقتی فرمان محبوب را می‌شنود، آن را نوعی عنایت می‌بیند و حتی اگر از دیدار و شهود او به هنگام انجام دستوراتش محروم بماند، خود را برخوردار از عنایت و محبت محبوب می‌داند. زیرا که در کار مولای خویش و به اذن و اجازه او مشغول است. گاهی خدا محب خویش را به کاری وامی‌دارد که محب از نظر شخصی آن کار را نمی‌پسندد ولی چنین بنده‌ای گاهی خدا را با یک فعل نهی مثل «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» [آن عمران (۳): ۸] «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا» (خدا یا بار گناه را از دوش ما بردار) [البقره (۲): ۲۸۶] که ظاهرش

(۱) «خدا را معصیت می‌کنی و نسبت به او اظهار محبت می‌نمایی. این کاری است که در مقام قیاس هم بدیع و هم محال است اگر در محبت نسبت به خدا صادق بودی، البته که فرمان او را اطاعت می‌کردی زیرا دوست نسبت به دوست حالت اطاعت دارد. محب نسبت به محبوب مطیع است.»

نفی است می خواند؛ اما درخواستی است در صورت نهی و همان طور که بنده در مقام اطاعت از مولا آماده به خدمت است، خدا هم در اجابت چنین دعایی نسبت به بنده آماده است. بنابراین نوعی مبادله محبت میان خدا با بنده ای که خود را ملزم به اجابت امر مولا می داند، برقرار می شود. به این معنی که اگر بنده همیشه آمادگی خود را به خدمت اعلام می کند، خدا نیز آمادگی خود را در محبت به بنده اعلام می دارد [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۸].

۱۲) عاشق، خود را در میان نمی بیند (نعت المحب بانه خارج عن نفسه بالکلیه) [ابن عربی

[۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۸]

از ویژگیهای دیگری که ابن عربی برای دلباختگان خدا یاد می کند، خود را در میان ندیدن است. ولی نکته تازه شیخ این است که می گوید این «خودی» که باید در راه محبت خدا آن را رها کرد همان خواست خویشتن است. بنابراین کسی که اراده خود را در اراده محبوب فانی می بیند و در اندیشه آن است که خود را نسبت به انجام خواسته های محبوب آماده و مهیا کند، از خویشتن به در آمده است و دیگر برای خود خواهش و تمنایی نخواهد داشت. با این تفاوت که چنین انسانی به هر حال طالب وصل یار است و اگر این خواسته را نیز از دست بدهد، در مرتبه جمادات قرار خواهد گرفت - که مطلقاً اراده ای ندارند و لذتی را در نمی یابند - حال آنکه تنها لذت چنین محبی که خواسته محبوب نیز هست، پذیرش او در پیشگاه خداست. به همین جهت است که خدا به موسی وحی می کند: «یا ابن آدم خلقت الاشیاء من اجلک یعنی الدنيا و الاخرة لانه العین المقصودة و هو رأس الاحباء محمد (ص)» (ای انسان من همه چیز را برای تو آفریدم و تو مقصود آفرینش هستی، البته سرآمد چنین محبانی وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) است) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۸].

البته، خدا بر بنده خویش در روز قیامت چنان تجلی می کند که بنده هیچ لذت و ابتهاجی جز دیدار محبوب ندارد. نکته جالب دیگری که محبی الدین مطرح می کند

آن است که شیفتگان خدا، خونبها نمی‌خواهند زیرا پیش از این گفته شد اینها شهیدانند و کشته شدن آنها به معنای زندگی یافتن است و زندگی و حیات خونبها ندارد؛ زیرا خونبها برای کشته‌ای که می‌میرد وضع شده است نه برای کشتگانی که زنده‌اند. افزون بر این، محبان خدا از خود سلب اراده کرده و اراده خویش را به خواسته خدا واگذار کرده‌اند. پس در کشتار آنان جنگ و ستیزی که موجب قتل و لزوم دیه باشد، انجام نگرفته است. با توجه به اینکه زندگانی بعدی آنان زندگی خدایی است، مگر نه در قرب فرایض آمده است بنده، چشم و گوش خدا می‌شود. همان‌طور که در قرب نوافل خدا چشم و گوش بنده است و وقتی خدا به چشم چنین بنده‌ای به عالم می‌نگرد، عالم و آدم باقی و پایدار می‌ماند والا اگر خدا به چشم پرنور و فروغ خویش به جهان بنگرد، شدت نور او عالم را از میان برمی‌گیرد و چنین بنده‌ای خود واسطه‌ای میان عالم و جلوات پرنور خدا می‌گردد تا عالم و آدم باقی بمانند، مانند آینه.

۱۳) شیفتگان خدا سرگشته و پریشان دلند (نعت‌المحب بانه هائم القلب) [ابن عربی

۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۹]

ابن عربی در توضیح این ویژگی می‌نویسد: راز این پریشانی در همان معنای قلب و دگرگونی و تپش دائمی اوست. بخصوص که خدا نیز در هر لحظه جلوه‌ای بر این عاشق عارف دارد و او باید به موجب «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» [الرحمن (۵۵): ۲۹] محبوب خویش را در همه این جلوات و مظاهر ببیند.

در حدیث شریف «ما ترددت فی شیء أنا فاعله» [ابن عربی ۱۳۳۶ فص محمدی: ۲۱۵؛ قیصری: ۴۷۴] کثرت وجوه در تعدد مجالی آشکار است و این خداست که بهترین را از میان این وجوه می‌شناسد. ولی ما بهترین را در نسبت قرب نوافل و فرایض می‌شناسیم و می‌گوییم قرب فرایض خشنودی بیشتر خدا را به همراه دارد. اما اگر در یک حکم شرعی، اختیار و گزینش خود بنده مطرح شود؛ باز برای تعیین و

انتخاب بهتر بودن هر کدام به تعریف تازه‌ای نیازمند خواهد بود. بنابراین عاشق همیشه میان صورتهای گوناگون جلواتِ محبوب سرگشته و پریشان خاطر است که کدام را برگزیند که بهتر باشد.

۱۴) عاشق فقط به معشوق می‌اندیشد (نعت المحب بأنه مؤثر محبوبه علی کل مصحوب)

[ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۹]

ویژگی دیگر محب این است که معبود خود را بر هر مصاحبی ترجیح می‌دهد و او را بر همگان مقدم می‌دارد، با توجه به اینکه همه جهان هستی چه در مجموع و چه جزء جزء آن امانات الهی نزد انسانند و وظیفه انسان ادای امانت است و این امانات بسیار زیاد است و ادای آنها زمان مخصوصی را می‌طلبد. محیی‌الدین متذکر می‌شود که این سخن را از گفته ابوطالب مکی برداشت کرده است که گفته: «ان الفلک یجری بأنفاس الانسان بل بنفس کل متنفس...» [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۹]. یعنی گردونه هستی مدیون نفس آدمی یا نفس هر نفس زنده‌ای است ولی اگر ما در این میان از انسان نام می‌بریم، از این بابت است که او در عالم خلقت مؤثرتر است و دیگران تابع اویند. بنابراین اگر جهان به دم انسان می‌چرخد، او نیز باید همواره مصاحب و حافظ امانات الهی در عالم باشد. پس در این نگاه، جهان هستی امانتی الهی است که به انسان نیازمند است و انسان نیز بر حفظ این امانت مسئول. بنابراین نگاه شیفتگان خدا و عارفان بالله به جهان هستی نگاه امانتداری است که خداوند این ودیعه را در نزد آنان به امانت قرار داده و این محبت دو سویه در دل آنان بی‌هیچ اندیشه بُعد و قربی فزونی می‌گیرد. از یکسو به عالم عشق می‌ورزند، چون امانتِ محبوب است و از سوی دیگر معیت خدا را در عالم و پدیده‌های عالم می‌بیند که فرموده است «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» [الحدید (۵۷): ۴] بنابراین عاشق در چنین وضعیتی میان عشق‌ورزی به عالم و خدایی که در همه شئون جهان هستی حضور دارد، قرار می‌گیرد و محب در چنین حالی محبت جناب الهی را بر همه عالم ترجیح می‌دهد و

محبوب را برمی‌گزینند. سپس شیخ می‌افزاید: از سهل تستری پرسیدند خوراک تو چیست؟ گفت خدا. گفتند مقصود ما از خوراک، خوراکی است که سرمایه زندگی است. باز پاسخ داد خدا و مجدداً گفتند منظور ما غذایی است که عامل آبادانی و حفظ بدن است و چون سهل دریافت که اینان معنای سخن او را نمی‌فهمند، به پاسخ دیگری مبادرت ورزید و گفت خانه را به صاحبخانه بسپارید اگر خواست آبادش می‌کند وگرنه ویران [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۴۹]. گویا زبان حال این بود:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

[حافظ غزل ۳۵۷]

ابن عربی در توضیح سخن سهل می‌گوید حیف از جوهره لطیف انسانی است که دل به این جسم خاکی ببندد، بلکه باید دل به خواسته‌های محبوبی ببندد که حقیقت زندگی و هستی اوست و هر جا او را منزل بخشد، در آنجا سکنی گزیند و تازه این سخن وقتی درست است که ما عارف را از نشئه طبیعت بیرون و برتر نبینیم (که حقیقت سخن عارفانه ما و آنچه کشف حکایت از آن دارد، غیر این است) اما اگر قائل به تجرد عارف از عالم طبیعت و گسستن علاقه او از امور طبیعی باشیم؛ قطعاً چنین عارفی محبت خدا را بر هر مصاحب و یار و یاورى ترجیح خواهد داد و خداوند در میان عوامل هستی نیز انسان را بر دیگران ترجیح می‌دهد؛ زیرا صورت کامل خود را در انسان ظاهر می‌بیند و آنچه این چهره از او نشان می‌دهد، هیچ پدیده‌ای در جهان هستی نشان نمی‌دهد، حتی آن پدیده‌هایی که موصوف به اطاعت و تسبیح خداوند می‌باشند و معنای ترجیح انسان بر ملک در آیه شریفه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [البقره (۲): ۳۰]. همین است که خدا همه اسما را به انسان ارزانی داشت و انسان خدا را با همه اسمائش تسبیح و تمجید و تعظیم کرد. آنگاه که ملائکه گفته «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» [البقره (۲): ۳۰]. تسبیح آنان ویژه دنیای خودشان بود و خدا آنان را آگاه کرد که اسمای دیگری دارد که فرشتگان به آن اسما دسترسی ندارند؛ اما آدم از آن آگاه است. سپس به ملائکه فرمود «أَنْتُمْ نُونِي

بِأَسْمَاءِ هُوَلَاءِ» [بقره (۲): ۳۱] و آنان پاسخ دادند «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا» [بقره (۲): ۳۲] آنگاه به آدم فرمود: فرشتگان را از این اسما آگاه کن و ملائکه فهمیدند که خدا را اسمای دیگری هست که آدم از آن آگاه است و به آن اسمای خدا را تسبیح می‌کند و زمانی که آدم از فرشتگان پرسید: هنگام طواف خانه خدا چه می‌گویید؟ ملائکه گفتند: ما پیش از تو ذکر طوافمان «سبحان الله والحمد لله والله اکبر» بود. آدم گفت: من بر این ذکر، ذکر دیگری می‌افزایم و آن «لا حول ولا قوة الا بالله» است و این ذکر را خدا به آدم از گنجینه‌ای از زیر عرش که ملائکه بر آن آگاه نبودند، آموخته بود و خدا فضیلت و برتری آدم را بر فرشتگان به این ترتیب اعلام فرمود: بنابراین چون ما آفریده‌ای بالاتر از فرشته نداریم و با این وصف خدا انسان کامل را به علم اسما بر فرشتگان ترجیح داده است، پس در این مقام حقیقتاً نوع دیگری از ایثار که ایثار حق نسبت به انسان کامل است، نیز مطرح می‌شود [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵۰].

نتیجه آنکه پس اگر انسان از میان مخلوقات خدا را برمی‌گزیند، خدا نیز انسان را از دیگر موجودات خود ترجیح می‌دهد.

۱۵) عاشق، عدم هستی نماست (نعت المحب بانه محو فی اثبات) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج

[۳۵۰:۲]

اما هستی چنین محبی در تکالیف و عبادات و اطاعتی است که برای او مقرر کرده‌اند. مگر نه اینکه روایت درباره سوره حمد و برگزاری نماز بنده تصریح دارد که سوره حمد میان خدا و بنده تقسیم شده است و نشان می‌دهد که به هر حال برای بنده حضور و وجودی هست اما عدم بودن و از خود به در آمدن او نیز در این آیه شریفه ظهور دارد که «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» [الصفات (۳۷): ۹۶] و نیز در آیه‌ای که خطاب به پیامبر است که «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» [آل عمران (۳): ۱۲۸] و در آیات «مما جعلكم مستخلفين فيه» [الحديد (۵۷): ۷] «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» [آل عمران (۳): ۱۵۴] «وَمَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» [انفال (۸): ۱۷]. اینگونه آیات قرآنی در نهایت روشنی از عدم و نیستی

انسان سخن می‌گویند و دلباخته خدا که مجال تصرف در چیزی جز آنکه به تصرفش درآورده‌اند، ندارد. سرگردان می‌ماند که در این محبت باید خواستار چیزی باشد که خواسته خداست و هرچه بر او می‌رود از قلم صنع خداست. پس چنین عاشقی به جای اینکه خود را فاعل بداند، می‌فهمد که مفعول فعل الهی و مجرای است برای تحقق اراده خداوند از این جهت خود را محو و نابود می‌بیند و از سوی دیگر نمی‌تواند حقیقت فعل خود را از یاد ببرد و آنگاه که به کار خود می‌نگرد نمی‌تواند حق را شهود کند. برهان و کشف نیز وجود حق و فنای او و کل جهان هستی را نمی‌آموزد، پس از یکسوی حق را اثبات و خود را محو می‌بیند و از سوی دیگر نمی‌تواند منکر فعل خویش باشد و در میان این محو و اثبات سرگردان می‌ماند.

۱۶) عاشق آمیزه‌ای از صفات گوناگون است (نعت المحب بائه متداخل الصفات) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵۰]

اگرچه پیش از این نیز در بیان شیخ این ویژگی به صورتهای دیگری از قبیل جامع اضداد بودن محب مطرح شده است اما در اینجا مراد او جامعیت صفات نیست بلکه صفات را در دل یکدیگر و همگی را با هم در خود ظهور بخشیدن است. در این تعبیر تازه، ابن عربی می‌گوید: خاصیت عاشق خدا، حفظ همه صفات با هم و در کنار یکدیگر است. به این معنی که چنین دوستداری از یکسوی خواستار وصل محبوب خویش است از سوی دیگر به خواستاری محبوب می‌اندیشد و گاهی خواسته محبوب او (هجران) متناقض با خواسته خود اوست (وصل). در اینجاست که چنین عاشقی میان خواستاری خود و اراده محبوب جمع می‌کند و در عین اینکه طلب وصل را از یاد نمی‌برد، «هجر» را که خواسته محبوب است بر خواسته خود ترجیح می‌دهد. گویی از همان جهتی که خواسته خود اوست به خواسته محبوب توجه می‌کند و این همانند نکته‌ای است که در اولیت و آخریت حق در آیه شریفه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» تصریح شده به این معنی که آخریت او در اولیت او و اولیت او در

آخریت او متداخل است. به این معنا که در همان حال که اول است در همان حال آخر هم است و به عکس نیز، پس چنین عاشقی صفات خود را عیناً در صفات محبوب داخل می‌کند و خود آمیزه‌ای از صفات خود و محبوب می‌شود. آن‌چنان که نمی‌توان او را تنها عبد یا تنها سید (رب) نامید، در عین آنکه به کار بردن هر دو تعبیر درست است و معنای تداخل در صفات این است.

۱۷) عاشق، با تمام وجود وابسته به محبوب است (نعت‌المحب بانه کله لمحیره) [ابن

عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵۱]

شیخ یکی دیگر از ویژگیهای عاشقان خدا را وابستگی تمام وجود آنان به خدا می‌داند و این چنین استدلال می‌کند. انسان موجودی است که صاحب وجود جمعی است و حقیقت انسانیت او در چنین جمعیتی ظهور دارد. بنابراین اجزا و افراد این جمعیت همگی وابسته به خدا می‌شوند و مظهریت احدیت حق را پیدا می‌کنند و چون وجود جمعی، مجموعه‌ای از آحاد و اجزاء است و در انسان مجموعه این اجزا و آحاد وابسته به خدا شده است، پس تمام وجود او در اختیار خداست و اینکه ما در این ویژگی محب را به تمام هستی وابسته خدا دانستیم، به این دلیل است که او حقیقت یگانه فراهم آمده از آحاد است و درست در مقام نظیر و تشبیه به صورت جمعی و فردی اسمای الهی می‌ماند که ما در عین اینکه اسمای حسنا‌ی الهی را نود و نه اسم می‌شناسیم و به دلیل کثرت در اسما، اطلاق اسم کل را بر اسمای الهی روا می‌داریم، هر اسمی را هم جداگانه صاحب حقیقتی الهی می‌شناسیم که آن اسم با حقیقت خاص خودش طالب ظهور در مظهر است. پس از یکسوی کل الاسماء را پذیرفته‌ایم و از سوی دیگر در این کل هر اسمی را جداگانه طالب ظهور در مظهر دیده‌ایم. بندگان شیفته خدا که از باب مظهریت اسما، محبوب خداوند نیز هستند؛ درست به اسمای الهی در حضرت و احدیت می‌مانند که از جهت وجود جمعی با تمام هستی، شیفته خدایند و از آن جهت که هر یک از ابعاد

وجودشان مظهریت یک اسم از اسمای الهی را دارد، آحاد وجود جمعی ایشان نیز شیفته خدا خواهد بود. پس اگر می‌گوییم اینها با تمام وجود دلباخته خدایند از این جهت است که وجود جمعی آنها را در احدیت آحاد وجودیشان لحاظ کرده‌ایم؛ یعنی وابستگی تمام وجود آنها به دلیل دل بستگی آحاد وجود آنهاست که به خدا تعلق دارد. البته این نظیر تنها در مقام اسمای الهی درست و صادق است؛ اما خدا در ذات خویش از همه جهانیان و از هرگونه تعدد و کثرت بی‌نیاز و پیراسته است.

۱۸) عاشق خریدار دشواری در راه محبوب است (نعت المحب بانه یعتب نفسه بنفسه

فی حق محبوبه) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵۱]

ابن عربی در توضیح این ویژگی می‌نویسد: از آنجا که دلباختگان خدا به همه خواسته‌های محبوب ناآگاهند و خود را در ادای حقوق او عاجز می‌شمرند، به خود می‌گویند برای اظهار صداقت در عشق‌ورزی باید در حدّ توان به آنچه می‌دانیم، عمل کنیم تا خواسته‌های دیگر محبوب بر ما روشن شود. چون دنیا که دار تکلیف است و محدود است فقط بخشی از خواسته‌های محبوب در آن قابل اجراست حال آنکه عالم آخرت عرصه‌ای گسترده و خالی از رنج و زحمت است و همه چیز در آن محبوب خداوند است. پس در دنیا است که عاشقان خدا خریدار رنج و زحمت در راه محبوب خویشند شیخ به بیان نکته جالبی می‌پردازد و آن اینکه چنین حالتی که دلباختگان حق دارند، در مورد خداوند نیز به گونه‌ای دیگر صادق است و در توضیح، به حدیث قدسی (ما ترددت فی شیء انا فاعله ترددی فی قبض عبدی المؤمن بکره الموت و اکڑه مسائه و لا بدله من لقائی من در هیچ امری همانند گرفتن حال بنده مؤمن خود تردید نکرده‌ام چه او مرگ را نمی‌پسندد و من نیز ناراحتی او را دوست نمی‌دارم و چاره‌ای هم جز دیدار من نیست) [ابن عربی ۱۳۶۶ فص محمدی: ۲۱۵] معروف اشاره می‌کند که خدا خود را به تردید درباره گرفتن جان بنده مؤمن ستوده است؛ این تردید در نگاه محیی‌الدین همان دشواری محب در راه عشق است. می‌افزاید معنای دشواری در محبوب، جان سپاری و در محب، جان

ستانی است و البته این دشواری برای محبانی است که از لذت دیدار محبوب بی‌خبرند، حال آنکه برخی از شیفتگان خدا مرگ را خواهانند نه از آن جهت که به آسایش می‌رسند بلکه بدان دلیل که به دیدار محبوب نائل می‌آیند؛ اما دلدادگان دیگری نیز وجود دارند که چون می‌دانند، دنیا دار تکلیف و مرزبندیها، دار خشم و خشنودی است لذا فرصت برای چنین عاشقانی وجود دارد تا در خدمت نسبت به محبوب خویش بکوشند و رضایت او را به دست آورند، حال آنکه در عالم آخرت چنین امکانی وجود ندارد لذا این دلباختگان طالب ماندگاری در دنیا نیستند تا بیشتر قدر محبت را شناخته و محبوب خود را خشنود سازند. سپس محیی‌الدین به بیان نکته شگفت‌انگیزی اشاره می‌کند که آنگاه که خدا را هم محب می‌خوانیم این دشواری مطرح است و برای توضیح مطلب خود به گفته خود خدا اشاره می‌کند. آنجا که خدا خود را «فَعَالٌ لَّمَّا يُرِيدُ» [هود (۱۱): ۱۰۷] معرفی می‌کند و در آیه دیگری نیز می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (اگر می‌خواستیم همه آنها را هدایت می‌کردیم) [هود (۱۱): ۱۱۸]. یعنی خدا با همه قدرتی که دارد نمی‌خواهد، این نخواستن است که خدا در تحقق اراده خود آن را پذیرفته است.

بدیهی است برای «فعال ما یشاء» تردید و تردد معنی ندارد و فقط در ساحت عشق قابل توجیه است و این تردید در ساحت علم و اراده نیز راه ندارد و فقط در ساحت مشیت قابل طرح است.

نکته آخر آنکه ابن عربی ادعا می‌کند که از این قبیل نکته‌ها در عرفان فراوان است و اگر عارفان بزرگ این اسرار را پنهان نگاه داشته‌اند، به خاطر غیرت عشق است و می‌گویند آنچه ما از آن پرده برداشته‌ایم، تنها گوشه‌ای از این حقایق است که تشخیص داده‌ایم به نفع بندگان است (فهدا سبب اقدامنا علی ابراهه و لما فیہ من المنفعة فی حق العباد) [ابن عربی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵۱].

منابع و مأخذ:

- ١- حافظ شيرازى، شمس الدين محمد. (١٣٧٥). ديوان حافظ. تهران: دفتر نشر داد.
- ٢- قيصرى، داوود. (). شرح القيصرى على فصوص الحكم.
- ٣- محيى الدين عربى، شيخ اكبر. (١٣٦٦ ش.). فصوص الحكم. تهران: انتشارات الزهراء.
- ٤- محيى الدين عربى، شيخ اكبر. [ابن عربى]. (١٤١٨). الفتوحات المكية فى معرفة الاسرار المالكية و الملكية. چاپ اول. بيروت - لبنان: دار احياء التراث العربى. ٤ ج.

